

## داستان ترکنازان هند

نتوانست چنان کند و برخی برآیند که اندلس شمس  
 ریخت و خوشنما بودند دلش نیامد که ویران نشان سازد  
 محو از آنها سماع نمود که در آن نزدیکیا برکنار آبی  
 بهفت و شتر بسیار استوار هستند که راجه آنها باج گزار  
 دلی است روی بدانها آورد راجه چون شنید پریشان  
 شده روی برگریز نهاد سلطان بر همه آن درها  
 فرزند شده در هر جا چندین بتخانهای کهن به چشمش درآمد  
 فرمود تا همه را از هر چه سامان که در آن بود تهنی نمود  
 روی سوی دژ منج نهاد آنگاه می پرت بود از مردان جنگی  
 محو آنها در میان گرفت و راه رفت و آمد را تا پانزده  
 روز از درون و برون بر بست و چون نزدیک شد  
 که کشته کرد یکدسته از راجپوتان که نگهبان دژ بودند  
 با افزار جنگ بیرون آمده کارزار نمودند تا کشته شدند

## غزویان محمود

بازماندگان یا خود را تباہ ساختند یا با زنان و  
 فرزندان خود در خانهای خود سوزاندند که دو چپا  
 خاری گرفتاری نکردند محمود گنجینه‌های آنها را نیز  
 بدست آورده به تنگنا و چندپال شتافت خدای  
 پیش از آنکه محمود برسد چیزهای گرانبهای خود را برداشته  
 با کسان و فرزندان و مردم خاندان خود به بلندیهایی  
 آسمان پناه برد محمود از آنچه بر جای مانده بود نگر  
 از آنجا به نشیمن چندرایی تخت او تیر پیش از رسیدن  
 محمود با اندوخته و گنجینه و یاران خود بکوهستان <sup>عجنت</sup>  
 محمود از آنجا هم هر چه بدست آمد مفت خود دانست  
 گویند چندرایی پسیلی داشت در پایان درشتی که در  
 همه هندوستان به بی‌مانندی نامور بوده و پیش از آن  
 محمود هر چه کوشیده بود که آن را به بهای بسیار گران

## داستانِ شرکتازانِ ہند

بجز کامیاب نشدہ بود در آنروز اورا دیدند کہ بی  
 پیلبان رو بہ لشکرگاہِ محمود می آید اورا گرفتہ نزد محمود  
 بردند و او بہ یافتنِ آن پیل شادمانیہا آشکارا نمودہ  
 اورا خدا داد نام نہادند پس از آن با بغامی بکیران  
 و پنجاب و سہ ہزار بردہ و پنجاب پیل بغزین رفت

## یورشِ ہامی یازدہم و

دوازدہم و سیزدہم و چہار دہم

از آغازِ سالِ چہار سہ و دوازدہ تازی و یکہزار  
 ۱۰۲۱ و بیست و یکہ فرنگی تا پایانِ سالِ چہار  
 ۱۰۲۲ و چہار دہ تازی و یکہزار و بیست و سہ فرنگی محمود

چہار یا پنج بار ہندوستان تاخت

شخصتین بار کہ تاخت یازدہم است

چنان شنید کہ نندا راجہ کالنجیر کہ بانہوی سپاہ

همه هند انگشت نماست از مسلمان شدن کور بر  
غنوج بخشم آمده با او سر جنگجوی وارو چنین میباشد  
که جیپال دوم نیز که پیش از آن چندبار از برابر  
لشکر محمود گریخته بود باندا در دشمنی محمود یکدله  
شده بود زیرا که چون محمود بسیاری کوره لشکر بنده  
کشید جیپال دوم بر لب آب چون سر راه محمود  
گرفت و گرچه چند دست از لشکر محمود بجلاکی آرد  
گرفته سپاه جیپال را در هم شکستند باز هم تا محمود  
بغنوج رسید نندا کوره را کشته بکانه برگشته بود  
محمود در پی او روان گشت چون باو رسید وید که  
باسی و شش هزار سوار و چهل و پنج هزار پیاده و  
شش سده و چهل و چهل آماده کارزار است با آنکه محمود  
از دیدار آن رستاخیز بزرگ و دل واپسی و نبال

## داستان ترک‌آزان هند

خود از رگبزر جیپال دوم در اندیشه جنگ نیفتاد  
 دانسته نگرویده که چه رویداد که نندا شبشب از لشکر  
 خود پامی پس نهاد و همه سامان خود را در جای بگذاشت  
 زیرا که چون روز شد و محمود بدان آگاهی یافت تخت  
 فرمود تا از همه سوی رختهای گمان را بدسته می  
 شکر بر بستند و آسودگی هر چه یافت تاراج نمود و  
 هیچ چیز ناگواری بر نخورد میتوان گفت که محمود باین  
 کجیازی او پی برده تخت کودالهای فیر او را  
 بخاشاک پیش بندی بینباشته پس آزان کار خود را  
 باشمام رسانیده گویند از سامان نیما یکی  
 پانصد و هشتاد و پیل بود آزان نندا که در پیشه نمود  
 شده بچنگ محمود افتاد پس از آنجا روسی بقرین نهاد  
 و زمین باد که تاخت دوازدهم است

## غزنویان محمود

این یورش را پاره نوشته اند به کشوری بود سرسبز  
 میان هندوستان و ترکستان که مردم آنجا بت پرست  
 بودند و ازین آشکار میگردد که باید در دامنه های کوهستان  
 هندوکش بوده باشد و محمود گرفتن شهرهای آن کشور  
 را مایه آسانی کار کشمیر که همسایه لاهور بود شمرده  
 زیرا که در همان سال چون دو شهر بزرگ از آنسان  
 بت خودش و سپه دارانش کشته شد و مردانش  
 بکش محمی درآمدند در دم از آنجا بکشمیر رفت  
 سوهین بار که تاخت دوازدهم است  
 چون بکشمیر رسید تخت لوه کوت را در میان گرفت  
 و پس از یکماه کوشش بسیار از دست یافتن برانجا  
 نومید شده روی از آنجا برافته آنگ لاهور نمود  
 چارمین بار که تاخت چاردهم است

## داستان ترکنازان هندی

در همان سال شهر لاهور فرو آمد حبیبپاں دوم تاج  
 ایستادگی نداشت باجمیر نیامید محمود لشکریان را برای  
 تاخت و تاز بهر گوشه و کنار فرستاده کشور پنجاب را  
 از سرکشان تهی نمود و از بزرگان دربار خود فرمانمایان  
 بدانجاها برگماشت و جایجا لشکریهای آماده بگذاشت  
 آن کشورا کیبارگی بقرین پیروزه روی بنگاه خود نهاد  
 جنبش این بار محمود بگونه کشورگیری و زیر دست سازی  
 بود نه از شمار ترکنازی خاکه پادشاهی مسلمانان در خاک  
 ناورزی آب سند از همان روز افتاده پایه فرماندهی  
 آن گروه رفته رفته بنیاد گرفت تا آنکه از کل کاری  
 لشکریان دیگر کاخ بلند پایه از کشورانی مسلمانان در زمین  
 هندوستان برپا شد

یورش پانزدهم

در همان سال بار دیگر محمود لشکری آراسته نموده باندیشه  
 سرزادانِ نندا سرزاده بیرون زد و سخت و ژر گوالیار را  
 در میان گرفت راجه آنجا بگزاندین سی پنج زنجیر پیل  
 ز نمار یافت پس بکالنج شافت نندا نیز از در زینجا  
 درآمد و بدون سه سه زنجیر پیل گردن نهاده خواهان  
 اچستی شد سلطان درخواه و پیشکش او را پذیرفت  
 نندا پیلان را بی پیلان از در ژر بیرون فرستاد  
 ترکان بفرمان محمود آنها را گرفته سوار شدند نندا از فراز  
 و ژر مسدید همیش از سپاه محمود بیشتر گردید چون خدایه  
 غش روان بود و در سخن پیوندی دستگاه شگرفی میداشت  
 چکامه با بزبان هندی در ستایش محمود سروده نزد او  
 فرستاد چون آنرا بفرموده محمود پارسا کردند و او دید  
 بر خود ببالید و آن مایه خوشی باو دست داد که فرمان



پانزده شهر که یکی از آنها کالنجر بود با خواسته بسیار بگفته  
 ارمنان نروتندا فرستاد او نیز چندین بار افزون از آن  
 محمود فرستاده بود از زر و گوهر و چیزهای خوب گرانها  
 بدست مردمانِ بخرو به اردوی محمود روان ساخت و  
 آشتی میان هر دو بر جای مانده سلطان بکشور خود رفت

### پورش شاتردهم

در آن روزها که محمود بر سر کشمیر و لاهور بود ترکستان  
 چشم او را دور دیده سرکشی آغاز و دست تاخت و تاز  
 بگوشه و کنار کشور و راز کرده بودند و کار گزارِ برات  
 محمود را بدان آگاهانیده بود که او چون از کار لاهور آسوده  
 شد آهنگ ترکستان نمود از رود آبهی بگذشت  
 دشت نشینان آنسوی رود را از شورش بیداخت  
 و پادشاه ترکستان او را دیدن کرده پیمان آشتیانه

## غزنویان محمود

بستند پس از آن محمود بهرات و تخمین آه و در دهم  
 ماه هفتم سال چهار صد و پانزده تازی و <sup>۱۰۲۱</sup><sub>۱۰۲۰</sub> و <sup>۱۰۲۱</sup><sub>۱۰۲۰</sub>  
 ماه نهم سال یک هزار و بیست و چهار قزلباشی باندیشته  
 و ایرانی سومات با لشکری که داشت و سی هزار تن  
 که از ترکستان بخوشی خود بامید تاخت و تاراج بی سالیان  
 و ماهوار همراه او افتاده بودند خرگاه دلاوری بیرون زد  
 در نیمه ماه هشتم تازی و ماه دهم قزلباشی همان سال  
 بمستان فرود آمد پیداست که در آن گاه و شواریها  
 کار محمود تا چه پایان بوده زیرا که پیروان انجمن زهی  
 پیش داشت که بجز شهرستانهای آبا و پریم کید  
 فرنگ بیابان ریگ روان یا دشتهای کلوخستان  
 سمته بی هیچ آب بسیار کم گیاه باسی از پیش بود  
 خورده بیمنان دانند که گزشتن از چنان کشوری با لشکر

## داستان ترک‌تازان هند

گرانی بگونه دوستانه تیرکار آسانی نیست تا بجنبشهای  
 دشمنانه چه رسد که بشکرهای خوشخوار هم برخورد انجمن  
 میتوان شناخت که پرولی و تاب محمود در کشیدن زنجار  
 سخت و شکنج و بردباری او در انجام کارهای سنگین در آن  
 روزگار تا چه اندازه بوده لشکر را فرمود که اگر بخوبی  
 محمود را از خود خوشنود گردانند هر کس برایه از آب و  
 گاه و خورونی که بتواند اگر پیاده است بکوله بار بردارد  
 و اگر سوار است تبرک بریندو همه سپاهیان اینچنین  
 کردند و خودش هم بیست هزار شتر فراهم نموده همه را  
 از آنچه گفته شد بار کرده روی براه نهادند همه جا  
 کوه و بیابان فرودیدند تا بی آنکه چشم زخمی بایشان رسد  
 از آن دشمنهای خونریز گزشته بسیاهی اجیر فرارسیدند  
 هندوان که آن آسیب ناگهانی را همچون مرگ آسمانی

## تغویان محسوس

بر در سراپه خود ایستاده دیدند جامی تهی نمودند راجه  
 اجمیر رهایی جان خود را در همان دید که روی بگریز نهاد  
 کشورش را پایمال نمودند پای تختش را که از باشندگان  
 تهی مانده بود تاراج کردند همه شهر و بیرون شهر بجز  
 درمی که بر سر کوه و سر کوب شهر بود بدست لشکر پان  
 درآمد چون جنبش انگیز سپاه کشی محمود رسیدن بجای  
 دیگر بود و دشواریهای راه نیز بسر رسیده بود بگردگرتو  
 و کشادن آن در پیروخته روی بدانشوی خصا و که  
 اندیشه بوشاید گزار او از میان دره های کوهسار اردالی  
 بود که بر بیستان پیوند داشت زیرا که تخت با نهلواره  
 که در آن روزگار پای تخت گجرات بود رسید مگر بدانگونه  
 ناگهان که راجه آنجا با آنکه یکی از پادشاهان بزرگ هندستان  
 بود با شتاب بسیار ناگزیر بگریزند محمود آنجا را نیز بغافل

## داستانِ ترکنازانِ هند

در نوردِ سویِ سومناتِ گروید

سومنات بتجارت بسیار پاکِ سرشگانیِ هندوان بوده در  
بخش کاتیاوار گویند چهار هزار سال پیش از ویرانیِ آن  
بدستِ محمودِ آباد گرویده و پاره گویند کوشن در آنجا پیدا  
و پنهان شد آنچه داستان سرایان در تو انگری  
و بلندی پایه آن سروده اند راست یا دروغ نزدیک  
بیکدیگر سخن رانده اند افزونی آمد و شد ایشان بدانجا  
در همین روزها و شکوه بزرگواری آن در چشمِ دیوانِ منج  
تا میاید که باید آنچه اوشان نوشته اند چندان فرغ  
بماند و تا اندازه شگرفی راست باشد چه نوشته اند که  
بر ذاتِ بنده را منسختند از آب گنگ که سید  
بزرگ از آنجا دور بوده و آن از آنچه رین روزها دیده  
بشود که از آب گنگ راجگانیکه رسد و به شک از آن دور

## تغزویان محسوس

دست نماز میگیرید هیچ شگفت نمی نماید جاسیکه راجگانرا  
 در سد فرسخی آب رنگ دست یاب شود آشکار است  
 که بت بزرگ ایشان را در سید فرسخی بنا گیرید همدست  
 تواند شد دیگر نوشته اند که دو هزار ده برای نهرینه  
 دستگاه آن از راجگان و پادشاهان هند و اگر ار شده بود  
 دو هزار بر همین پرستش آن بت میپرداخته اند پانصد  
 زمان خنیاگر و سید مردان نوازنده داشته زنجیریکه  
 رنگ بزرگ بتخانه بدان آویخته بود که هنگام نماز  
 آنرا میخواستندی از دو لیست من زرناب ساخته  
 شده بود و بلندی بت سومات پنج گز بوده که سه  
 گز آن از زمین بیرون و دو گز آن بر زمین اندرون بود  
 همچنین از توانگری آن بتخانه آن مایه نوشته اند که  
 خامه از نگارش همه آنها نبردگی میگراید -

## داستان ترکنازان هند

محمود چون بدانجا رسید دید که سوهیناست بر پامان  
 آنست نمائی است که همین از یکسوی میانجی گروه باریک  
 پیوسته است و از هرسوی استوار است دیوارهای بلند  
 کلفت و کنکریها و پاره‌های ستبر همه پر از مردان جنگنازان  
 که با آواز بلند فریاد میکردند و لشکر بیرونی را بششم  
 بت بزرگ میترسانیدند محمود بیلداران و کلنگداران  
 لشکر را پیش خواند و فرمود تا در دم دیواری که پیش بند  
 آنها بود از میان برداشتنند هندوان به بت پناهی  
 بزاری از آن یاری خواستند لشکر در پی آنها با نردبانها  
 بر دیوار فراز شدند راجپوتان که آواز مسلمانان را  
 از سر دیوارها شنیدند بدور کردن ایشان شتافتند  
 و چنان پایداری نمودند که مسلمانان تاب ایستادگی  
 نیاورده با زبان بسیار پس نشستند روز دیگر محمود

## عزونیان محمود

فرمان یورش داد و تا شام کوشش رفت و بجای  
 نرسید زیرا که تا بر دیوار سوار میشدند نگهبانان که از  
 جان خود دست برداشته بودند آنها را سنگون پست  
 روز سوم شاهزادگان همسایه که به پشتی سوسنات  
 گرد آمده بودند فرار سیده آماده کارزار شدند و محمود را  
 ناگزیر کردند بر اینکه دست از یورش بردارد و بسای خود  
 دشمن تازه را پیش باز نماید هر دو سپاه با زور و شوق  
 بسیار گرم کارزار شدند هنوز چهره فیروزی ناپدید  
 بود که راجه انهلواره با لشکر گرانی بکمک سپاه  
 هندو در رسید از دیدن آن رویداد ناگاه لرزه در  
 اندام مسلمانان افتاد و نزدیک بود بهراس کارگری  
 در نهادشان جای گیرد که محمود چنانچه در همچنین جایها  
 خوی همیشه او بود از اسب فرود آمده روی بفرس



## داستان ترک‌تازان هند

بر خاک افتاد و با چشمی پر از اشک و زبانی پر از لاله  
 فیروزی بر دشمن بیگانه را از درگاه دوست بیگانه  
 خواستگار شد از دیدار آن رفتار خون همه مردان  
 سپاه آنگونه بجوش آمد که همه یکباره خروش کنان بدشان  
 رو بسپاه دشمن تاختند که چیزی نبود که جلوگیری  
 بتواند شد پنجاه تن از سپاه هند و گشته بر خاک افتاد  
 و بازمانده تیغ چنان از هم شکسته و پراکنده شدند که  
 نگهبانان را امید می‌نماند و باندازه چهار هزار مرد از آنها  
 در کشتیها نشسته پاره از ایشان از سوس آب جان  
 بدر بردند و بیشتر ایشان تباه شدند  
 محمود با بزرگان دربار خود بان بتخانه درآمد و چون پیش  
 بان کاخ بلند افتاد که پنجاه و شش ستون داشت  
 همه آراسته بنگهای گرانها و دیگر چیزهای گویهرنشان

## غزنویان محمود

بنگريد هموش از سرش بيرون پريد پس از آنکه  
اندکی بگوشه و کناره بتخانه گردش نمود فرمود تا بت  
شکستند بر همان که در آنجا بودند پیش پای او بر  
خاک افتاد و درخواست نمودند که بگرفتن پول گزافی  
از شکستن آن بت بگزنند تردیکان تخت نیز  
سپارش نمودند که سود گرفتن زربسار از شکستن  
یک بت سنگی بیشتر است محمود نه پسندید که نزد  
بت فروشی هر چند به بهای گران باشد بر بت شکنی  
افزایشی ندارد این بگفت و با گزری که در دست  
داشت چنان بر چهره آن بت نواخت که بسینی آن  
شکسته شد و چون بفرموده محمود آنرا در هم شکستند  
گویند از شکستش که تهمی بود آناهیه گوهرهای رنگارنگ و  
مرواریدهای درشت خوش آب و تاب بیرون ریخت

## واستان ترکستان هند

که چشمهای همه نگرندگان خیره گشت و آنانکه برای  
 نشستن بت محمود گزارش نموده بودند شرمنده گشتند  
 و محمود از اندیشه خود افروز خویش برآورد باید  
 گویند آنچه از تاج سومات بدست محمود و لشکریانش  
 آمد بسی بیشتر از آنها بود که پیش از آن در چندین با  
 تخت و تازی جامی دیگر هندوستان یافته بود  
 بنگامیکه راجه انهلواره بر در سومات از محمود شکست  
 خورد بکنداب پناه گرفت و آن دردی بوه پیوسته  
 بدریا چنین می نماید که باید آن در پشته بوه باشد  
 که نزدیک بکناره بگونه آتخت از آب برآید بوه  
 زیرا که نوشته اند چون محمود بدانجا رسید آبی دید که  
 بچرخ شاوران خواستند پایایش را بیابند نتوانستند  
 محمود چون بدانجا رسید پس از اندیشه بسیار دست

## غزنویان خسرو

که اگرچه از آسیبی تهی نخواهد بود مگر ازان کار راهی بسوی  
 کشودن آن می تواند یافت پس چندان نگران نیست  
 که آب دریا آغاز برش نمود و تا آب کم شد خود  
 پیشاپیش لشکر افتاده اسب در آب انداخت و بیک  
 یورش آنجا را بدست آورد مگر بر راجه دست نیفت  
 اندوختهای او را ازان دژ برداشته بانملواره باز آ  
 و تا پایان نوغان بارش آنجا بماند چون از شکفتگی  
 ابر نوبخاری مرغزارهای هندوستان نمونه بوستان  
 بهشت شد اندیشه آوردن پامی تحت غنیمین را  
 گجرات و دادن آنجا را بسعود دامن گیر دل محمود گشت  
 و شناسائی کانهای زر و گوهر پیکو و سیلان مهرافرا  
 اندیشه او گردید مگر بزرگان درگاه او از بهتری و  
 برتری خراسان و آفسانان سخنانی راندند که دل

## داستانِ ترکنازانِ ہند

محمود را از فریفتگی رہانیدہ خواہانِ بازگشتِ بصرین  
ساختند۔ آنگاہ محمود خواست کہ از خانان

شاہانِ پیشین کسی را بر تختِ گجرات نشاند کہ ہم مردم  
از او خوش باشند و ہم او در فرستادنِ بلج پیمان

نگاہدارد گفتگو بر سرِ دو دابثلیم نام رفت یکی از آنها  
فرماندہ شہرِ دوردستی بود و دیگری از بزرگی جب  
کنارہ بستہ گوشہ گرفتہ بود محمود دو مین را برگزیدہ

فرمان داد تا او را براجلی گجرات خوانند او سخت سر

ازان کار باززد بہ پوشِ آنکہ چون سایہ سلطان  
از این کشور دور گردو آن دابثلیم آہنگ من خواہد

و مرا چون تازہ بر روی کار آمدہ ام تابِ برابری

با او نخواہد بود سرانجام بہ پیمانِ اینکہ محمود با او

بجنگد و او را بچنگ آوردہ بدو سپارد تن در

## غزنویان محمود

مگر چون سلطان اورا دستگیر ساخت و ایشلیم گوشه نشین درخواست نمود که اورا با خود بغزنین ببرد و پسرگاه اورا بخوابد فرستند زیرا که از روی آئین همچنان سمرانی که پادشاه گرفتار را در آن بتوانند در بند گذارند آماده نگذاشت محمود ایرا نیز پذیرفت در اینجا نویسندگان بخرابانی ننمودند برخی نوشته اند که محمود اورا بغزنین برد بیسی از چند سال و ایشلیم گوشه نشین چون دل مردم را بدست آورده خورا در دل بزرگان کشور جای داد و خانه زیر تخت خود برای بود و باش و ایشلیم گرفتار بد آنکه در بهانجا بی آنکه بیرون و تو برود بماند و بخورد و بیاشام کارهای دیگرش را هم بهانجا بکند تا ببرد آراسته نمود سپس فرستاد اورا از نزد سلطان بخواست و سلطان بهرستان او نرود دشمن او تن درنمیداد و اشجام باندند

## استان ترکمانان هند

و ستوران خود که آنهم پیش بت پرستی است و از  
 وادان او بدست دشمن اوردی زیانی در آیین <sup>مردان</sup> <sup>پیش</sup>  
 پدیدار نیست بسپرد او گردن نهاد و چون او را بنزدیکی با  
 رسانیدند دابشلیم گوشه گزین باولی خرم ادرای پیشانی  
 نمود تا آفتاب لکن را که نشانه خاری است <sup>عسکری</sup> <sup>ش</sup> <sup>آویخته</sup>  
 بشهرش درآورد و در فرودگاه <sup>شستین</sup> <sup>چون</sup> <sup>از</sup> <sup>شکار</sup>  
 خشکی یافته بود و شمال سرخی بر روی خود کشیده <sup>می</sup>  
 و شاهبازی از بالا آزا گوشت پنداشته خواست در <sup>باز</sup>  
 که از آسیب چنگل او چشم دابشلیم گوشه نشین  
 کور شد و دیگر شایستگی شهر یاری اوردی آیین در او  
 نماند پس دابشلیم گرفتار شهریار و او سخاوت فرستاده  
 که برای آن و گر ساخته بود و از نگارش برخی <sup>چنین</sup>  
 برمی آید که این سرگزشت پیش از بازگشت بغزنین <sup>نمود</sup>

## غزنویان محمود

و روی راستی این کار در آئینه اندیشه چنین نمودار  
 میشود که باید محمود او را با خود بغزنین برده آنجا او را  
 بدست کسان دابشلم گوشه نشین سپرده باشد  
 چه اگر بچنین کاری پیش چشم محمود رخ نموده بود میتوان گفت  
 که شاید دیگر پیرا پیراشید و نیکداشت کار تحت کجرات  
 بدانگونه یکسو بشود که دابشلم گوشه گیر که برگزیده خودش  
 بود در آن زندان نابکار همیشه گرفتار بماند مگر آنهم نه پس از  
 چند سال زیرا که از بازگشت آن بار محمود بغزنین تا به  
 مردنش بیش از چهار سال نکشید <sup>هنگام</sup>  
 محمود پس از یکسال و چندماه که در کجرات بماند آ  
 بازگشت بکشور خود نمود و چون شنید که راجه اجمیر و  
 راجه انهلواره باشکر گرانی سر راهی را که از آن بسونتا  
 تاخته بود بر او بسته بودند و سرخنگ نیز از آن روی که



## داستان ترکنازان هند

در کارزارها و تخیبهای راه از شماره لشکرش بسی کاسته  
 شده بود داشت از پهلوی ریستان راه را کج کرد و بسوی  
 خاوری سمند روی براه نهاد.

رهنمای او برهنه سوننات بودند که بجایه بازاریان جان  
 خود را برخی کیسه جوئی نموده پیش آهنگ لشکر او شدند  
 پس از چند روز گمراهی در بیابانهای بی آب و گیاه و بی  
 جانهای بسیاری از مردم سپاه اگرچه فریب آنها را  
 گشته گشته شدند مگر کار سپاه نیز بجایه بد کشید  
 سرآمد رنجبانی که کشیدند و سختیائی که دیدند یکی نبودن  
 آب بود دیگری گرمی تاب آفتاب سوزنده و شتهای  
 خشک که مردم هزار بار بر تشنگی ایشان میافزود پاره  
 دیوانه شده بگرد از سختی رمانی یافتند و برخی سرهای  
 خود را چندان بر زمین زدند تا بجهان دیگر مشافتند

## غزنویان محمود

سرانجام بخشش ایزدی دستگیری کرد پس از سه روز  
 که هیچ نمی از آب ندیده بودند به آبگیر بزرگ خوشکوار می  
 رسیدند آنجا اندکی آرام یافته از راه ملتان بغزنین  
 به قدهمین یورش  
 در پایان سال چهارم و هفده تازی و یک هزار و ۴۱۷  
 بیت و شش فرنگی محمود تا بغزنین رسید ۱۰۲۶  
 بی آنکه خود را آسایشی دهد برای سترا دادن جتان  
 که در کوهستان چند جای داشتند و هنگام بازگشت  
 محمود از سومات دستبرو با بشکر او رسانیده بود  
 سپاهی برداشته آهنگ ملتان نمود جتان جا  
 خود را تهی کرده در کشتیها نشسته با بنجتهای رود  
 آب سند پناه بردند محمود کشتیها آماده ساخته ایشانرا  
 و نبال نمود و از آبنجستی با بنجستی انداخت شان تاراه

## داستان ترک‌تازان هند

آمد و شدشان را از یکدیگر بند کرد و کشتیهایشانرا گرفته  
 مردانشانرا بکشت و زنان و بچگانِ شانرا گرفتار نموده  
 بنخزین آورد

پس ازان دیگر بهندوستان نیاید سر اسب  
 ترک‌تازی را به انبوی برگرداند نخست ترک‌تاهایی سنج  
 را که از آبِ بنجر گزشته سامانِ خراسان را زیان  
 بسیاری رسانیده بودند بسزا رسانید پس آن  
 کینه دیرینه که دربارهٔ خانه بویه در کینهٔ سینه اش  
 پنهان شده بود چون شنید که بانوی خراسان از  
 گیتی رفته سر از نهادش بر آورد زیرا که در آنجا  
 در کارگاه محمود و خراسان و بنخزین بود نهرالدوله  
 دینی برود و بانوی آگاه دل او از آن روی که از پیشش  
 کودک بود خود بکار کشور داری میپرداخت محمود کشور

ویرا از بزرگ خاندانِ مشاهی تهی دیده دندان بگرفتن  
 آنجا تیز کرد نامه بان کتابیون فرستاد که یا زر را بنا  
 من کن یا آماده کارزار باش وی بیاسخ بگماشت  
 که بسنگاییک شوهر دلیرم کالبد نگزاشته بود هر آینه  
 مرا از رگبزر سلطان هر آسوی بود مگر اکنون که شوهر  
 را بماند هستی برینه شده هیچ بی از او بدل من  
 راه نمی یابد چه میدانم که او بیش از آن جوانمرد است  
 که شکستن بیوه زنی را بشمار نام آوریهایی خویش در  
 و نیز چون میداند که انجام کار جنگها در پس پردمای  
 پوشیده است بیش از آن بخرد است که اندیشه  
 همچنین آهنگی پیرامون یاد خسته بنیادش بگردد چه اینرا  
 هم خوب میداند که تنگ شکست یافتن از بیوه که از  
 جاودگریهای آسمان چندان شکست نیست اینها

## دستان ترکنازان هند

رنگی است که تا دامن رستاخیزِ بزرگ از چهره دستان  
 روزگارش ستزده نخواهد شد سلطان چون ستمنا  
 نامه وی بید بر خود بچسپید و بروی بزرگواری خود نیاید  
 آن سنگام را دست از کشور وی برداشت و  
 آن بار سنگین را بر دل خود <sup>بگذاشت</sup> تا اینگاه که شنید  
 مجدد دولت پس از مرگ مادر بخت برآمده و چنانکه با  
 هم پادشاهی نمیتواند کرد روی به روی نهاد مجدد  
 بیرون شهر ری بگرگاه خود محمود درآمده زینهار خواست  
 مگر محمود ناچار مردان او را و کسانش را بند کرده به  
 غزنین فرستاد و بشهر اندرآمده گنجینه های سدساله  
 خانه بویه را بچنگ آورد و همه کشور را بدست گرفت  
 در اصفهان و قزوین که مردمانش از روی ستیز  
 دست در آورده کشتار بزرگی نموده هر که را یاری سر

## امیر محمد پور محمود

حسب بانیان بود از پای در آورد پس آن کشور را به  
 مسعود پسر بزرگتر خود داده به تقریب آن و در آنجا <sup>۳۲۱</sup> ۳۳ ماه  
 روز پنجشنبه بیست و سوم ماه چهارم سال چهار <sup>۳۳۱</sup> ۳۴  
 سد و بیست و یک تازی و بیست و نهم ماه چهارم سال  
 یک هزار و سی و هفتگی پس از سی و چهار یا سی و پنجاه  
 جهان گیری گیتی را واگذاشت

## امیر محمد پور محمود

چون محمود سرای زندگی را از رخت تاستی خود برداشت  
 دو فرزند از او بجای ماند مسعود و محمد مسعود بانگی بیشتر از یلیا  
 یا لنتی کمتر از نیرود زودتر از محمد به گیتی آمد از نیروی خود را  
 بزرگتر از محمد میدانست او را بدیده کوچکی سیدید و چشم  
 فرمانبری از او میداشت محمد نیز از آنجا که بزرگتری مسعود  
 بیش از سه چهار چاغ نبود و لشش نینخواست بزرگی

## واستان ترکمانان هند

او گردن نهاده پیرو فرمان های او گردد محمود در روزگار  
زندگی خود رفتار هر دو را بسنجید و منش هر یک را دوشما<sup>بن</sup>  
نوی آنگر دید پس سوره را که در جهان جوانی تهمتی بود  
یگانه و در هندوستان جهان بینی برهنی بود فرزانه از  
نود دور میساخت و بکشورهای دور دست میفرستاد و محمد  
را که به پیروی سراز فرمان پدر نمی چسبید و بر پائی که  
پدر میگزاشت او بر میداشت از خود جدا نمی نمود مگر هنگامیکه  
کشور دیگری میگرفت او را در تنگگاه بجای خود میگزاشت  
و همه نشانه های جانشینی را درباره او هویدا میداشت  
تا بانیک از خلیفه بغداد خواهش نمود که در نامه نام  
محمد را پیشتر از نام سعود بنکارند تا دیگران پیروی آن  
نوده برتری محمد بر جهانیان روشن گردد چنانکه گویند  
چون آن فرمان را در بار محمود بخوانند بزرگان بار<sup>گاه</sup>

## امیر محمد پور محمود

تاب شنیدن نیاورده بر خود به پچپیند و چون مسعود از آن  
 بزم برون شد یکی از دانشمندان دربار و پبی او روان  
 گردیده خود را باو رسانید و دل شکستگی خود و همه بزرگان  
 را از پس افتادن نام او هویدا گردانید مسعود در زبان  
 تازی پاسخی داد که بسمون بلندی دانش و افزون  
 خود او بود و فارسی آن چنین است که شمشیر است  
 تراز سخن پرداز و آگاه تراز نامه دراز است  
 پاره نوشته اند که چون آن دانشمند بیارگاه گشت  
 محمود او را نزد خود خوانده بر رسید که دنبال مسعود رفته  
 باو چه گفتی و او آنچه میان او و مسعود گزشته بود بی  
 فزون و کم و کاست باز راند محمود گفت من نیز میدانم  
 که پس از من کشور بدست مسعود خواهد آمد زیرا که او  
 از بهروری به محمد برتری دارد مگر این کوشش را که



## داستان ترکتازان هند

آن آنگهوان برای محمد میکنم بازیشته اینست که آن بجای  
 دستکم در روزگار زندگی من چشم سران سپاه  
 بزرگ نماید ازین یکی نیز تیزی هوشش و زیرکی شست  
 در مستی کار محمود آشکارا میسکرد که تا چه پایان بود  
 که در جای خود نشسته از چگونگی بیرون در آگاه بود باری  
 محمود چون بی را از محمد الدوله دیلمی چنانکه گفته شد  
 بگرفت آن کشور را به مسعود بخشید و محمد را جانشین  
 نادر ساخت و چنان دانست که این رفتار مایه خردی  
 مسعود رسیده او را از دستبرد کشور برادر باز خواهد  
 گم آن اندیشه نامی بود زیرا که آنچه کوشید که مسعود به  
 برتری محمد زبان دهد بجائی نرسید سرانجام نومید شده  
 و به خزنین رفته آنجا ببرد  
 و بر سرگان دربار بفرمان محمود محمد را که آن هنگام در

گورکان بود بپادشاهی خواندند و بر تختِ عزیزین نشانید  
کوچکی خود را با و وانمود کردند

محمد انور خسروی بر سر نهاد سپهسالاری لشکر را به  
برادرِ پدرِ خود یوسف پور سبکتگین و کارگزاری کشور  
را به خواجبه ابوسهل احمد پور حسن همدانی داد پس  
سرگنجینه برکشاد و بزرگان و زیردستان همه را  
بهره بنواخت و کسیرا از بخشش خود نومید نسا  
تا همه مردم در روزگار او که با فراخی و آسایش پهلوی  
بودند سر به بستر آرامش چند روزه نهادند  
اگرچه همگان بداد و دهنش محمد خوش بودند مگر پادشاه  
مسعود را خوشتر می پنداشتند شاید از رگبزر شمشیر  
بزان و گرزگران مسعود بی در دل داشتند که هنوز  
از شهر یاری محمد دو ماه نگزشته بود که پاره از چاکران او

## داستان ترکنازان هند

دشمن شورش برافراشتند امیرایاز پور اسحق علی عادی  
 را با خود یکدل ساخت و بندگان را رنجور کرده روز بروز  
 در بنگاه شتافتند و بر اسبان شاهنشاهی نشستند <sup>بسیار</sup>  
 پیش گرفتند

محمد تازین کار آگاهی یافت سوبندرای هند را که کمی  
 از بزرگان درگاه او بود با لشکر هند و بدنبال آنها روان  
 ساخت چون اینها به آنها رسیدند جنگ و گرفت  
 سوبندرای با شماره شگرفی از برود سومی کشته شده  
 پیستی گرانیدند امیرایاز و علی وایه روی از رزمگاه <sup>بخت</sup>  
 پیشباز مسعود شتافتند و در تیشاپور او را <sup>بخت</sup>  
 گویند روزیکه محمود جامه تن تهنی ساخت مسعود در <sup>بخت</sup>  
 بود و پس از چهل روز در همان از مرگ پدید آگهی <sup>بخت</sup>  
 دردم به ری شتافت و کارگزاران <sup>بخت</sup> بسیار برآ

غزنویان  
بیرحمه

کشور را محاشمه روی به غزنین نهساو  
 اکنون همان سرگزشت که سسی و پنجسال پیش ازین <sup>در</sup>  
 محمود و برادرش اسمعیل روی داد میان مسعود و محمد  
 رخ بینمایید

در راه نامه به برادر نوشت که مرا بکشور باشیکه خامه بند تواند  
 خواهشی نیست و نیز بهره خود را از اندوختهای پدرتو <sup>و</sup> بگیر  
 به پیمان اینکه زر را بنام من بکنی و نام مرا در فرمانه  
 پیش از نام خود یاد نمائی زیرا که من از تو بزرگترم محمد و  
 به پیام برادر ندا و پاسخ سخت باز رانده آماده پیکار گشت  
 برپ چاکران تخت کوشیدند که از اندیشه خنک  
 بیفتد سخن کیرا نشنید و باشکر که داشت سر <sup>و</sup>  
 جنگجوی بیرون غزنین زده روز نخستین ماه روزه به نکبایا  
 فرود آمد و همه ماه را در آنجا بیا سود گویند روز جشن

## داستان ترکتازان ہند

روزہ بی تہیج مایہ دانگیزی کلاہ از سرش بر زمین افتاد  
 نزدیکانی کہ ایستادہ بودند آنرا بشگون بد گرفته نشاند  
 بر گشتگی روزگار او شمردند

پس در شب سوم ماہ دہم تازی امیر علی خویشاوند  
 و امیر یوسف پور سبکتگین و امیر حسین بیکال با گروہی  
 دیگر ہمہ بیان شدہ کردن سرشی برافراشتند و بہ  
 پیرامون خرگاہ امیر محمد برآمدہ اورا از پردہ سرا بیرون آوردند  
 و در درخشج بند نمودند و باہمہ سرکردگان و سپاہیان  
 برای پیشواز مسعود بسوی ہرات شتافتند

مسعود از ہرات بہ بلخ رفتہ احمد حسین را بگلو بیاوخت  
 علی خویشاوند را نیز بکیفر نمک نشناسی کشت  
 امیر یوسف را بزندان فرستاد و بفرمود تا امیر محمد را  
 در ہمان در کور نمودند امیر محمد پنجابہ و چند روز پادشاہی

## غزنویان مسعود

کرد پس ازان ده سال کما بیش در زندان گزراشید و  
 پس از کشته شدن مسعود یکسال دیگر نیز پادشاهی کرد  
 بفرمان مودود پور مسعود کشته شد

## شاه مسعود پور محمود

چون محمد را کور کرد در ماه یازدهم سال چهار صد و سی و دو  
 و بیست و یک تازی و کپهزاو و کسی فرنگی در سنه  
 بلخ و هسیم شهریاری بر سر نهاد و پس از آنکه راه غزنین  
 را از خارهای دامنگیر کردن کشان پاکیزه ساخت در  
 آغاز سال چهار صد و بیست و دو تازی ره نورد آن شهر  
 گردیده تخت غزنین برآمد و در همان سال شکر فرستاد  
 گچ و مکران را از عیسی رنایی داده برادر او ابوالعساگر که  
 به مسعود بناه آورده بود بگونه باجگراری واکزاشت  
 هسنگامیکه تخت غزنین به پیکر همایون مسعود زیور

## داستان ترکنازان هند

گرفت ریخت کارها بنهادی بود که اگر دیگری آرایش  
 اورنگ خسروی میشد بانگ روزگاری افسر شاه  
 از خانه غزنین بیرون رفته بدست بیگانگان میآید و اگر  
 پیکره کارخانه بدانگونه بود چندی نمیگذشت که بیش از نیمه  
 کوی زمین بهره سرسنگان لشکر او میگشت زیرا که آنچه  
 مایه آن شد که پادشاهی تا چند پشت در خانه غزنین زسیت  
 نمود دلیری و بهادری مسعود بود که تا چندی جلو پیشرفتها  
 و دست اندازیهایی سلجوقیان را گرفت و بجز او کسی نبود  
 که در برابر آن گروه که در روزگار خود محمود چند بار از  
 رود آموی گذشته دستبرداران بوده بودند ایستادگی بتواند نمود  
 اگر چه سلجوقیان شکر به هند وستان نمکشیدند مگر  
 چون با کشانشیدگان هند کارزار نمودند اگر اندکی از شیب  
 خانه ایشان نوشته شود بدینست

## در بنیاد خانہ سلجوق

سلجک کہ اکنون سلجوقش مینامند بدانست همه  
نویسندگان از تئمه افراسیاب بوده چون پدرش وفاق  
که سردار تهمتن بسیار دلیر پیغو و اوایلخان ترکمانان تاتار  
بود بمرد پیغو اورا بجای پدر برگزید و روز بروز بر آبرویش  
ببیزود و چنان دست اورا در کارهای برونی و درونی  
و دستگاه خود کشاده ساخت که روزی بسرای شاهی  
در آمده از همه خانان و شاهزادگان بالاتر نشست یکی از  
بانوان آن جنبش را نپسندید و کوشید تا دل پیغور ابرو  
زهرناک گردانید سلجک باندیشه پیغوپل برود از سوار و  
پیاده و گله و ریمه باندازه که توانست فرا هم کرده  
راه نورد سوی سمرقند شد در چند روز بسیاری از ترکمانان  
دشت باو پیوستند و از هماغا آغاز ترکتازی نمود هر



## داستان ترکنازان هند

بسوی میبخت و هر چندگاه شهر را در مانده میبخت  
 فرمانفرمایان ترکستان را بستوه آورد و تا نزدیکی بخارا  
 را آلتخور مردان خود گردانید از پادشاهان همسایه  
 کسی نماند که از دست اندازی او رها شده باشد و از  
 آنرو که بر هر شکر که با او برابر شد دستیافت  
 و همه را شکست و او پیوسته دل سپهکشان دور  
 و نزدیک از هر اسس تاخت و تاز او در لرزه بود  
 و سر جنبانی از بیم جنبشهای او آسوده نبود چهار فرزند  
 دلیر داشت میکائیل اسرائیل موسی پیغویا  
 (اسلان) میکائیل و جوانی هتنگامیکه ذری را گرد  
 گرفته بود بزخم تیرکی از سومی دشمن بسینه اش  
 رسید از پای درآمد او را دو پسر بود طفل بیک  
 و چغریبیک سلجک آن بر دورا بجان پرورید و جانشینی

خود را با آنها داد پس از مرگ سلجک هر دو برادر وار بیافتم  
 پدر بزرگ خود فرمان رانند و هرگز از رفتار ایشان  
 چیزی که زسمنون دودلی و جدائی باشد نمودار نشد  
 در درست نمودن کار دوستان و شکست دادن به  
 دشمنان چنان یگانه میگوشتیدند و مردانه می جنبیدند  
 که گفتی آن دو تهمین شیر افکن دو دوست یک تن اند  
 که بجای یکدیگرند نه برادر چه جوشش آنها بسی بیشتر از مهر  
 برادری بود ایلیک خان که بازوهای کشورش را از  
 آشوب آنها شکستگه یافته بودند با شکر ترکستان آ  
 برکندن ریشه آسیر ایشان نمود  
 آن دو برادر تاپ برابری سپاه ایلیک را در خود  
 ندیده به بقراخان پادشاه چین پناهندند بقراخان اگرچه  
 در گرامی داشتن پایگاه و افراشتن جایگاه ایشان پایان

## داستان ترکنازان ہند

مہربانی آشکارا کر وہ چنانکہ شایستہ بزرگی خودش و پایہ  
 انہا بود پیرانی نمود مگر ایشان فریفتہ دوستی اونشدند  
 و پیش بینی را کار بستہ ہر ہفتہ یکی شان روانہ دربار پادشا  
 میشد بقراخان دید کہ یافتن آن ہردو در کجای ناشدنی است  
 طغرل بیگ را گرفتہ بند براو نہاد  
 چغریبیک تاشنید با ترکمانیکہ ہمراہ داشت ریخت بشکرگاہ  
 بقراخان ہرچہ توانست از انہا گشت یکدوسہ تن از  
 سرکردگانہش را گرفتار نمودہ در رفت چون آنگہی بنجان  
 رسید از کردہ پشیمان شدہ طغرل بیگ را از زندان  
 بہ پارگاہ خواست خواستہ بسیاری باو بخشیدہ پوزش کنان  
 خواہش نمود کہ چون باردوی برادر رسد افسران <sup>شکر</sup>  
 اورا آزاد نماید طغرل بشکرگاہ برادر رسیدہ کنان  
 خان یا رائی واو پس ہردو برادر پشت بہ پشت یکدیگر

داده جنبش‌ها نمودند و رفته‌رفته کارشان بجائی رسید  
 که خاندان کهن پادشاهان دور و نزدیک را زیر دست  
 ساخته بر کشورانشان دست یافتند  
 چنانکه از فرزندان سلجک سه گروه به پادشاهی رسیدند  
 گروه نخستین که از نژاد طغرل بیگ پور میکائیل  
 بودند در خراسان و عراق و پارس و آذربایجان پس  
 از پنجاه سال زود خورد با پادشاهان همسایه و چند بار  
 زیر دستی محمود را کردن نهادن و باز سرشی کردن و با  
 پیشش مسعود جنگها نمودن در سال چهار صد و پنجاه  
 و چهار تازی افسر خسروی بر سر نهاده بیش از یکصد  
 و پنجاه سال با پایان بزرگی و توانائی و ناموری کشور  
 رانند گروه دوهین که از پشت چغریگ پور میکائیل  
 بودند از سال چهار صد و پنجاه و ششش تازی تا پیش

## داستان ترکنازان هند

از یکصد و چهل سال در کرمان فرمانروائی کردند  
 گروه سوم پس از آنکه پادشاهی از خانه آن دو گروه برآ  
 شد بازماندگان هانها بیاخترتان شدند و در قسطنطنیه نزد  
 پادشاه آنجا که بکیش ترسا بود جایگاه بلند یافتند و رفته  
 رفته تحت آنجا را بدست گرفته و بزور شمشیر کشور بسیار  
 از اروپا و آسیا و افریقا زیر فرمان آورده تاکنون  
 پادشاهی آن سامان می پردازند و اگر پادشاهی روی  
 بشکرهای کران و خردمندیهایی شگفت جلوه پیشرفت فرود  
 آنها را نمیگرفت دور نبود که تاکنون خود را دارای همه  
 کشورهای باختری نموده بودند

در همین سال که چهارصد و بیست و دو تا از  
 ویکتور و سسی و یک فرنگی بود سلطان سعود  
 از غزنین آهنگ اصفهان نمود چون به برات رسید

## غزنویان مسعود

مردمان دور و نزدیک خراسان از بیداد ترکمانان سبقت  
 نزد او به فریاد آمدند مسعود سپاهی بس کردگی عبد الرشید  
 پور عبد الغریز بر سر آنها فرستاد آن لشکر خود را به سرپرستی  
 رسانیده و چند بار جنگ کرده آنها را پس نشاندند  
 مگر بی آنکه کار ایشان انجام یابد مسعود بغرین برگشت آنجا  
 شنید که علی تکین یکی از کارگزاران او که در آن سوی رود  
 بفرماندهی نامزد بود سر شورشی بخشش آورده التوتاش  
 سپهسالار را که در خوارزم بود فرماد که برای سراداد  
 او به بخارا و سمرقند رود پانزده هزار سپاه نیز بیاورد  
 او فرستاده خود روی بخراسان نهاد پس از آنکه کار  
 آن سامان را یگانه بسامان آورد از آنجا در سال ۴۲۴  
 چهار صد و بیست و چهار تازی و یک هزار و سی و هفت  
 و سه فرنگی بسوی هندوستان تاخت و دزدانگی

## داستان ترکستان هند

دره کشمیر را بکشود چون هندوستان چنانکه دیگر جای نام  
 زمین در آن سال پراز تنگی مای سخت و بیماریهای گوناگون  
 بود بیشتر زلفت بغزین بازگشت

در سال دیگر که چهار صد و بیست و پنج تازی و یکبار  
 هشتاد و سی و چهار فرنگی بود تبرستان را زیر دست  
 کشود کرکان را بکشود و روی به غزنین نهاد و زمین

که به نیشاپور رسید مردم آنجا از ستم سلجوقیان <sup>خدا</sup> داد  
 نمودند مسعود و در پیش لشکر ابرو کردی بگفتندی و حسین پور  
 میمال برای آگمانیان آنها فرستاد چون باو ترکمانان  
 نزدیک... شد پیکری از ترکمانان نزد ایشان رسید  
 پیام سپارد که اگر سرپای زمین پراخور ما را تا بایست  
 ما پا از اندازه خود بیرون نخواستیم نهاد و بجز بندگی  
 و نسیب مردان بدواری از ما چیزی هویدا نخواهد گشت

بکتغدی چنانکه باید با فرستادگان ترکمانان پیش نیاید و <sup>شستی</sup>  
 آغاز نهاد و پاسجهای سخت داد که اگر دست از کروار <sup>بیشتر</sup>  
 برداشته و کسی نزد مسعود فرستاده نامه از او بنام  
 من بیاید دست از شما بردارم و گرنه بجز شمشیر <sup>میان</sup>  
 ما و شما چیزی میانجی نتواند شد ترکمانان که اینگونه سخت  
 روی دیدند پای مردانگی افشوده در پهنه کارزار ایستاده  
 شدند و سپاه بکتغدی و سیکال را چنانکه شاهکار <sup>الشیان</sup>  
 بود بچنگ و گریز فریب داده باندرون دشت کشیدند و  
 آنجا خود را به شکستگی زده پراکنده گشتند سپاه <sup>غزین</sup>  
 ریختند بتاراج آلاجههای ترکمانان و هر چه توانستند <sup>غما</sup>  
 نمودند ترکمانان دست و پای خود را فراسم نموده تنگنا  
 و گریزگاه را بر لشکر غزین بستند  
 هنگام بازگشت سر راه بر آنها گرفته از پس سنگها <sup>بر</sup>



## داستان ترکنازانِ هند

جنتند تا دو شبانروز چنان جنگیدند که سپاهِ غزنین  
 را یکباره بهم در شکستند و دلِ مسعود را از تباہی لشکر او  
 خستند حسین پور میکل گرفتار شد و بکتقدی با هزار گون  
 خاری گریخته در نیشاپور پیش مسعود آمد مسعود در سال  
 چهار صد و بیست و شش از نیشاپور روی به غزنین نهاد  
 هنوز آنجا نرسیده بود که از هندوستان پیکی رسید  
 و او را از سرکشی احمد پور نیالتکین آگهی داد  
 مسعود جمی سنگه را که یکی از سردارانِ هندو بود بگرفتند  
 او فرستاد او به هندوستان رفت و با احمد پیکار نمود  
 کشته شد

مسعود که این آگهی یافت در دم تولک پور حسین را  
 که بزرگِ هندو بود بکشتن احمد نامزد فرمود احمد  
 از تولک شکست خورده روی بگریز نهاد تولک و نیا

## غزویان مسعود

اورا رانکرد چون آب سسند رسیدند احمد آب زد  
 که از رود بگذرد آب اورا ببرد و مرده اش را بکنار  
 آورد تو لک فرمود تا سر اورا بریده نزد مسعود روانه  
 ساختند

در سال چهار صد و بیست و هفت کوشک نو ۲۷۴  
 که مسعودش بنیاد نهاده بود ساخته و تحت دیویم ۱۰۳۵  
 زرین گوهرنگار بدانگونه که فرمان داده بود پرداخته شد  
 تحت را در آن کاخ نهادند و دیویم را که کویند از هفتاد من نر  
 بود از بالای آن بزنجیرهای زر سرخ فرو آویختند  
 مسعود بر آن تخت نشسته سر خود را تا پیشانی در آن دیویم  
 فرو برد چنانکه از دور گفتی گناه اوست و در بار بزرگی گرفته  
 خواسته بسیاری بزرگستان بخش نمود پس فرزند خود  
 مسعود را کوس و ورفش داده به بلخ فرستاد و خود با